

...و لندن نیز فتح شد

عزاداری در لندن

دیوار

۲۶

ش ۱۱۱

پرونده ویژه

جمع‌شان جور بود و چشم دشمنان‌شان کور. جمع شکوه‌مندی بود، دل به سخن می‌دادند و گوش به سخنران. گاه سخنران شوری می‌داد و سوزی می‌گرفت اشکی می‌ریخت و آهی برمی‌خاست.

پرچم‌زاده‌ی آن پرچم‌دوز

یک جوان مشه‌دی که پدرش در بارگاه امام رضا (ع) پرچم یا حسین می‌دوخت به لندن آمده بود. کار و بارش چنان چاق شده بود که گفته می‌شد صدودهمین پول‌دار انگلیس است. خانه‌ای داشت نزدیک سفارت آمریکا و چند سفارت‌خانه دیگر در محلی به اصطلاح دیپلمات‌نشین که سر تا پای خانه‌اش را سیاه‌پوش کرده بود. در آن‌جا هم عده‌ای گرد می‌آمدند. حلقه و صلی بود و قصه یار؛ در آن‌جا من احساس می‌کردم مزدوران انگلیس به شدت از درون و بیرون جلسه را زیر دید داشتند و گاه همان مزدگیران در درون مجلس پارازیت می‌انداختند تا موشی در آش بیندازند.

آن مهاجر مشه‌دی هم کریمانه شام می‌داد. هنگام بدرد، ماست مرغوب، سبزی خوردن باطراوت و جوجه کباب خوش‌قامت تقدیم شما می‌شد.

شب آخر به من گفت: تنها یک چیز می‌تواند مرا از آقا امام حسین (ع) جدا کند؛

یک گلوله که به مغز یا قلبم فرو رود. می‌گفت: پارسال از آقا خواستم یک هتل در لندن به من بدهند امسال عطا کردند.

تاجران فرش، دانشجویان ایرانی و افغانی، برخی از روحانیان مقیم لندن و...

وقتی زیارت عاشورا خوانده می‌شد همه دستمال دلشان را به صریح خونین حسین (ع) دخیل می‌بستند و با ادب زیارت را زمزمه می‌کردند.

تنها حاجی‌احمدی و دامادش که پزشکی متخصص بود، دم در می‌ایستادند و سلام می‌دادند.

پس از خواندن زیارت عاشورا سخنرانی آغاز می‌شد. یکی از بحث‌هایی که در آن‌جا به آن پرداختم هدایت خاصه در دانشگاه عاشورا بود.

کیمیای قلب را زر می‌کند

سنگ را او لعل و گوهر می‌کند

این چنین میناگری‌ها کار اوست

این چنین اکسیرها ز اسرار اوست

بعد از سخنرانی، سفره صبحانه آغوش می‌گشود؛ چه سفره‌ی کریمانه‌ای بود؛ کاری در خور عزاداران آقا. حدوداً

ده نوع خوردنی پهلوی به پهلوی چشم به دهان تو داشتند و تو می‌توانستی دست دلت را به هر کدام دراز کنی. تازه بعضی روزها کله‌پاچه آن‌هم زبان و گاهی حلیم در سفره توزیع می‌شد و بعد هم میوه.

تازه وقتی شکم را می‌انباشتی ظرف یک بار مصرف برمی‌داشتی و یکی دو تا زیر بغل می‌گذاشتی و به خانه می‌پردی و کسی نمی‌گفت: خوردن حلال و بردن حرام. جذا چه شکوه‌مند است سخاوت.

اما شب‌ها، در مجمع اسلامی جهانی سخنرانی داشتم. در آن‌جا جمعی از فرهیختگان گردهم می‌آمدند. سخنرانی هم‌زمان به انگلیسی برگردانده می‌شد. دم در امام جمعه لندن دست به سینه، به مردم خوشامد می‌گفت. همه

یا حسین ای جوهر پابندگی
مرگ سرخت رمز آب زندگی

سحرگاهان با بانگ خروس، در آستانه گل‌بانگ اذان می‌بایست به خانه حاجی‌احمدی می‌رفتیم؛ برای خواندن زیارت عاشورا و ایراد سخنرانی. او مردی از دیار مردخیز و زریز تبریز بود و از ده‌ها سال پیش در لندن می‌زیست.

رستورانی با نام مبارک حضرت مهدی (ع) بر پا کرده بود و غذای حلال خورد مردم می‌داد؛ دستش به دهانش می‌رسید، جیبش پر بود و کیسه طمعش خالی. بعضی عقده‌ای‌ها مثل نارنگی، زود پوست کنده می‌شوند مثلاً با پول قرضی یک سفر به دوی دست و پا می‌کنند. از خانه با فیس در می‌آیند و با ناز راه می‌روند، با عشو قدم بر می‌دارند. وای که این چیزنیده‌ها چه به سر روزگار می‌آورند وقتی پایشان به دوی باز می‌شود.

اما حاجی‌احمدی ده‌ها سال بود که در لندن دم و دستگاهی داشت ولی زنش چادر عربی به سر می‌کرد و پسر دانشگاهی‌اش بسیار نجیب و عقیف و پروا‌پیشه بود و نوار مذهبی گوش می‌داد. سر و صورتش، خلق و سیرتش همه مثل آدمیزاد بود نه رنگ باخته بود و نه رنگ گرفته.

در خانه حاجی، کم‌کم جمع مستان از راه می‌رسیدند. از همه دست آدم آن‌جا حضور می‌یافتند برای خواندن زیارت عاشورا و شنیدن سخنرانی، مثل: دکتر میلانی، سفیر قبل از انقلاب ایران در یمن، رئیس بازنشسته بانک ملی ایران در لندن، مردی از رومانی که به دامن اهل بیت (ع) آویخته بود.





دیوار

۲۷

ش ۱۱۱

فتح لندن

ای چراغ راه انسان یا حسین
جوهر دین، روح قرآن یا حسین

اعلام شده بود همه بعد از ظهر در هایدپارک تجمع کنند. سربش از کشورهای دیگر اروپا به مجمع اسلامی جهانی زنگ می‌زدند تا بپرسند مراسم عاشورا کی آغاز می‌شود. ظهر عاشورا به هایدپارک رفتیم. نگاه‌ها آسمانی و دل‌ها بارانی و لباس‌ها سیاه بود.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
همه آمده بودند؛ لبنانی‌ها، عراقی‌ها، پاکستانی‌ها، حجازی‌ها، افغانی‌ها، آفریقایی‌ها و... در قسمتی از آن جمع، آقای حیدرزاده (مداحی از قم) با بلندگو می‌خواند و مردم دم می‌گرفتند و از جام دل‌ها جرعه غم می‌تراوید: یک تن و چندین هزار زخم که دیده است
یک دل و چندین هزار غم که شنیده است

لحظه به لحظه بر جمع افزوده می‌شد ناله‌ها بالا می‌رفت، دست‌ها به سینه می‌خورد، کم‌کم با نظم ویژه، مردم به خیابان آمدند بوی قم و مشهد و کربلا می‌آمد. یک جوان را دیدم از سر تا پا خود را گل‌اندود کرده بود. عاشورائیان در زنجیر عشق آقا امام حسین (علیه السلام) حرکت می‌کردند. در میان تاکسی‌ها در بین اتوبوس‌ها از دریاچه ساختمان‌ها همه چشم‌ها و دوربین‌ها میزبان گذر کربلایی‌ها بود.

غریبان را دل از بهر تو خون است
دل خویشان نمی‌دانم که چون است
گاهی اشک می‌ریختند و برخی فقط غمگینانه نظر می‌کردند. خورشید تاب دیدن نداشت.
غروب از راه رسید.

شام غریبان دامن گسترده و شورها بیش‌تر شد. اگر چشم کسی را می‌بستند و یک‌باره به آن جمع می‌آوردند و می‌گفتند: این‌جا کجاست؟ قطعاً می‌گفت: یکی از شهرهای شیعه‌نشین ایران است.

در سخنرانی شام عاشورا گفتیم: یکی از نویسندگان حسینی گفته است در جنگ صفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) با داشتن ده‌ها هزار نیرو دستشان به شام نرسید ولی سر بریده آقا امام حسین (علیه السلام) زینب کبری و امام سجاد (علیه السلام) کربلا شام را فتح کردند، و اکنون لندن نیز فتح شد. در آن روز بزرگ‌ترین همایش، شورانگیزترین نمایش، برای آقا بود.

در آن روز صدها دوربین تصاویر حسینی را ذخیر می‌کرد و بلندترین فریاد «یا حسین» بود. اگر این فتح نیست پس اشغال اشغال‌های چکمه‌پوش فتح است؟ ماهاتما گاندی بر در خانه‌اش نوشته است: زور، منطق نیست منطق، زور است.

تازه این شرح حال برخی از مجالس شیعیان لندن بود. مرکز اسلامی لندن، بنیاد آیت‌الله‌العظمی خویی (علیه السلام) حسینیه شیعیان خوجه، بنیاد حیدر، مرکز ترکمن‌های شیعه، مرکز فاطمیه، مرکز جعفریه و... همه انجمن‌ها، گردهمایی‌ها و شور و حالی داشتند.

گروهی از عراقی‌های عزادار زیر یک پل بزرگ را گرفته بودند و با پرده‌های بسیار، از آن‌جا یک سالن بزرگ پدید آورده بودند؛ یک خیمه بزرگ حسینی در قلب غرب، و جمعیتی عظیم در آن جایگاه جمع شده بودند سیاه‌پوش با ادب، چشم به منبر دوخته و از داغ حسین سوخته.

سیدی قزوینی بر منبر بود، مجلس به مجالس شکوه‌مند قم، مشهد و تهران می‌مانست. شور بود و شکوه.

در خانه‌ها نیز مراسم خانگی جا باز کرده بود. افغانی‌ها در خانه یکی از تجار فرش خود در لندن زیر یک بلندگو می‌نشستند و به خطابه روحانی جوانی که دعوت کرده بودند گوش می‌سپردند و دل می‌دادند.

این همان حسینی بود که آبش ندادند تا زارش کنند، راهش ندادند تا خوارش کنند. اکنون خورشید عزتش از همه افق سر برآورده است و باران رحمتش بر جان‌ها می‌ریزد و سیل یارانش خیابان‌ها را انباشته است. از شوکتش کهکشان‌ها در دور دست آسمان شرمگینانه سوسو می‌کنند.

ما و ملت‌ها ما و دولت‌ها همه در گذر زمان غروب می‌کنیم بی‌نام و بی‌نشان. تمدن‌های مادی نیز، اما حسین (علیه السلام) روز به روز جهان را، مرزها را، مغزها را، دل‌ها را فتح می‌کند او فاتح بزرگ تاریخ و جغرافیاست.

از تو نام عشق عالمگیر شد
خون تو پیروز بر شمشیر شد
چند سال پیش با یکی از روحانیان هنرمند برخورد کردم که می‌خواست به لندن برود.

به او گفتم برای چه؟ گفت: یکی از مراکز فرهنگی لندن اعلام کرده است مردم دنیا زندگی اسطوره‌های خویش را بنگارند و بفرستند. تا به برترین‌ها جایزه بدهیم. من هم زندگی حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را در عاشورا نگاشتم. قصه دست‌ها را گفتم و مشک و دندان‌ها را و... داستان قهرمان من جزو برترین‌ها شد.

در انتخاب خطر، استخاره ممنوع است
کلام، هیچ که حتی اشاره ممنوع است
راستی یادم رفت بگویم پلیس لندن از نظم عزاداران به شگفتی افتاده بود.

